

# سننهای اجتماعی جزیره العرب

حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

تمدنبن آنان مانند یمتیا نیز صحرانشینی داشتند و یک سلسله آداب و رسوم مختلف و مختلف که از همسایگان نیرومند خود مثل فارس و روم و مصر و حبشه و هند گرفته بودند و مقداری از آن آداب دینی بود، در بین آنان حاکم بود.

اسلاف و پیشینیان اعراب یعنی اعراب اصلی و از جمله قوم عاد در «ارم» و قوم ثمود بت پرست بودند بطوریکه خدا در کتاب خود از قوم هود و صالح و اصحاب مدین و اهل سبا در قصه سلیمان و هدهد حکایت کرده است تا بالاخره ابراهیم پسر خود اسماعیل و مادر وی هاجر را بزرزمین مکه که بیابانی بی آب و علف بود و قبیله «جرهم» در آنجا مسکن داشتند آورد و در آنجا ساکن ساخت. کم کم اسماعیل رشد کرد و شهر مکه ساخته شد و ابراهیم، کعبه - بیت الله الحرام - را ساخت و مردم را بدین حنیف خود که اسلام بود دعوت کرد و دعوتش در حجاز و اطراف آن پذیرفته شد و حج را برای مردم تشریح کرد که آیه ذیل در ضمن نقل خطاب خدا بابرهم بطور مجمل آنرا نقل می کند:

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا أُولِي الْأَبْصَارِ كُلِّهِمْ يَنْظُرُونَ» (الحج: ۲۷): یعنی: «در بین مردم اعلام حج کن که پیاده آیند و بر اسبان لاغراند امیکه از دره های عمیق می آیند».

بعداً عده ای از اعراب بر اثر معاشرتی که با یهودیان مقیم حجاز داشتند یهودی شدند و نصرتت به پاره ای از اقطار جزیره العرب و مجوسیت نیز به نقاط دیگر آن سرایت کرد. آنگاه اتفاقاتی بین آل اسماعیل و جرهم در مکه روی داد که سرانجام به پیروزی آل اسماعیل و بیرون کردن

## - وضع دینی و آداب و سننهای اجتماعی مردم جزیره العرب قبل از ظهور اسلام

چنانچه در خلال بحثهای گذشته یادآور شدیم و از روی هم رفته روایات و تواریخ نیز بدست می آید، در شبه جزیره عربستان و بخصوص منطقه حجاز دین یهود و مسیحیت و مجوس و نیز مرامهای صابئی و ستاره پرستی و از همه بیشتر بت پرستی پیروان زیادی داشته، که در شهرهای مختلف جزیره العرب سکونت داشتند.

و در مورد تاریخ ورود این ادیان به جزیره العرب در تواریخ، نظرها و روایات گوناگونی وجود دارد. که نمی توان اظهار نظر قطعی درباره آنها نمود، و چون تحقیق زیاد و رد و ایراد در این باره از وضع تدوین این مقاله خارج است، مادر اینجا قسمتی از نوشته مرحوم علامه طباطبائی (ره) در تفسیر المیزان که ضمن فشرده گی و اختصار، حاوی بیشترین و عمده ترین مطالب در این باره می باشد برای شما نقل می کنیم:

ایشان در ذیل آیات ۳۶ - ۴۹ سوره هود و داستان حضرت نوح علیه السلام و جریان بت پرستی در جهان، در آغاز انگیزه و علت توجه مردم را به بت پرستی در ضمن چند فصل بیان داشته، و سپس تاریخچه ای از دین صابئین و براهمه و بودائیان و غیره ذکر کرده و آنگاه درباره بت پرستی اعراب و پیدایش این آئین شیطانی در میان ایشان چنین گوید:

اعراب اولین قومی هستند که اسلام با آنان بمعارضه پرداخته و ایشان را از بت پرستی به توحید فرا خوانده است. قسمت اعظم اعراب در عهد جاهلیت صحرانشین بودند و

جرهم از مکه و تسلط «عمرو بن لحي» بر مکه و حومه آن منتهی شد.

پس از چندی عمرو بن لحي مريض شد و بدو گفتند: در «بئقاء» در سرزمين شام چشمه آب گرمی است که اگر در آن استحمام کنی بهبودی خواهی یافت. وی عازم آنجا شد و در آن استحمام کرد و بهبود یافت. و عمرو در آنجا قومی را دید که بت می پرستیدند. از آنها در این باره سؤال کرد. بدو گفتند: اینها معبودانی هستند که ما بشکل هیاکل علوی و اقراد بشری درآورده ایم و از آنها یاری می طلبیم و یاریمان می کنند و نیز طلب باران می کنیم و باران می بارد.

این مطلب عمرو را بشگفت آورد و یکی از پتهای آنان را طلبید و ایشان نیز بت «هبل» را بوی دادند و او در مراجعت ب مکه «هبل» را روی کعبه نهاد. عمرو دو بت دیگر نیز بنام «أساف» و «نائله» که بنقل «الملل و النحل» بشکل دوزوج و بنقل دیگران بشکل دو جوان بودند ب همراه آورد، و مردم را به پرستش بتها دعوت کرد، و بت پرستی را بین آنان رواج داد. مردم نیز پس از مسلمانی به بت پرستی برگشتند، اینان را چون پیرو ملت ابراهیم علیه السلام بودند «حُتَاء» می نامیدند و این اسم روی آنها ماند، و معنای خود را از دست داد و «حُتَاء» اسم اعراب بت پرست گردید.

از عواملی که اعراب را به بت پرستی نزدیک می کرد این بود که یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان همگی «کعبه مشرقه» را بزرگ می شمردند و لذا هر کس از مکه کوچ می کرد با علاقه فراوان مقداری از سنگهای حرم را برای تبرک با خود می برد و هر کجا اقامت می گزید روی زمین قرار می داد و برای نیتن و بلحاظ دوستی کعبه و حرم دور آن طواف می کرد.

روی این علل و اسباب بود که بت پرستی در بین اعراب اصیل و غیر اصیل شایع شد و از اهل توحید کسی ما بین آنان نماند مگر معدودی که قابل ذکر نبودند.

پتهای معروف بین اعراب عبارت بودند از «هبل» «أساف» «نائله» که عمرو بن لحي آورد و مردم را به پرستش آنها دعوت کرد «لات»، «عزى»، «منات» «وَدَّ»، «سواع»، «یغوث» و «نسر». نام این هفت بت در قرآن ذکر شده و پنج نای آخری به قوم نوح نسبت داده شده است.

در کافی مسند را می رساند به عبد الرحمن بن اسل نمدفروش که حضرت صادق (ع) فرمود: «یغوث» روبروی کعبه گذاشته شده بود و «یعوق»، طرف راست و «نسر» طرف چپ.

و در روایت نیز آمده که «هبل» بالای کعبه و «أساف» و «نائله» روی صفا و مروه بودند.

و در تفسیر قمی گویند: «وَدَّ» بت طایفه «کلب» و «سواع» متعلق به «هذیل»، و «یغوث» از آن «مراد» و «یعوق» وابسته به «همدان» و «نسر» بت «حصین» بود.

در بت پرستی اعراب آثاری از بت پرستی صابین از قبیل غسل جنابت و غیره و آثاری از برهمنائی مانند عقیده به «اتواء» و عقیده به «دهر» وجود داشت بطوریکه در بت پرستی بودائی گذشت. خدا می فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (الجنات: ۲۴) یعنی: «چیزی جز زندگی دنیا نیست که می میریم و زنده می گردیم و جز روزگار ما را هلاک نمی کند»، هر چند بعضی گفته اند این سخن از مادیتون و منکرین صانع است. در آئین بت پرستی اعراب، اندکی از آداب دین حنیف یعنی اسلام ابراهیم (ع) نیز مثل ختنه و حج وجود داشت ولی اعراب این کارها را با ستن بت پرستی مخلوط کرده بودند، مثلاً به بت هانی که دور کعبه بودند دست می مالیدند و برهنه طواف می کردند و با این عبارات تلبیه می گفتند:

(لَبَّيْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ اِلَّا شَرِيكَ هُوَلَاكَ تَنَلِيْكَ وَمَا قُلْنَاكَ) یعنی پاسخگویم، پاسخگویم! خدایا پاسخگویم تو شریکی نداری و غیر از شریکی که از آن توست، مالک اونوی و هر چه او مالک اوست.

بت پرستان عرب چیزهای دیگری نیز داشتند که از پیش خود درآورده بودند مثل اعتقاد به «بَحْبِيره» و «سائبه» و «وصيله» و «حام» و همچنین عقیده به «صدي» و «هام» و «اتصاب» و «ازلام» و امور دیگری که در تاریخ ذکر شده<sup>۱</sup>.

و در کتاب «المستطرف» ایشهی در باره ادیان قبائل عرب همچنین آمده است:

دین نصرانیت در قبائل «ریعه» و «عشان» و برخی از قبائل «قفصاعة» رسوخ یافته بود، و آئین یهود در «نمیر» و

«بنی کنانة» و «بنی حارث بن كعب» و «كندة» وجود داشت، و كيش مجوس در «بنی نمیم» پروانی داشت و از آنجمله زرارة بن عدی به این كیش در آمده بود، و نیز اقرع بن حابس تمیمی که او نیز مجوس بود...  
وی آنگاه در مورد انگیزه بت پرستی و زندقه در میان اعراب قلمفرسایی کرده و پس از ذکر نظریه ای در این باره گوید:

و برخی گفته اند: نخستین باری که پرستش سنگها (و بتهای سنگی) در میان فرزندان اسماعیل رائج شد از اینجا شروع شد که مردم مکه سالها بود که از مکه خارج نمی شدند تا اینکه فشار زندگی آنها را مجبور به مسافرت و پراکنده شدن در شهرها نمود، و روی علاقه ای که به مکه و حرم داشتند هر کدام که می خواستند از مکه خارج شوند سنگی از سنگهای حرم را به منظور احترام به همراه خود می بردند و هر کجا منزل می کردند و فرود می آمدند آن سنگ را در کناری می گذاردند و اطراف آن طواف می کردند همانگونه که اطراف کعبه طواف می نمودند، و این کار تدریجاً منجر به پرستش سنگها و عبادت بتها شد، نسلهای بعدی که آمدند آن سنگها و بتها را معبود خویش دانست و انگیزه اصلی اینکار را که بدان جهت نیاکانشان پایه گذاری کرده بودند فراموش کردند...<sup>۱</sup>

♦♦♦♦

و در باره معتقدات اعراب و عادات و سنن ایشان نیز در -نهایه الاربعه قلقشندی آمده است: معتقدات اعراب قبل از اسلام متباین و مختلف بود.

دسته ای منکر آفریدگار و مبدأ و معاد بودند و به اصطلاح دهری و طبیعی بودند، و دسته ای دیگر به خدای عز و جل معتقد بودند ولی معاد و قیامت را منکر بودند.

و دسته ای دیگر بتهای قوم نوح را پرستش می کردند، یا خود آن بتها را، و یا اینکه بتهای خود را بدان نامها نام گذاری کرده بودند که از آنجمله:

بت «وُد» مربوط به «قبیله» «کلب» بود.

و بت «سواع» از آن «هذیل» و «مدلیج»

و بت «یعوث» مخصوص به جمعی از مردم یمن».

و بت «لات» از آن قبیله «ثقیف» بود.

و «عزی» به قریش و بنی کنانة اختصاص داشت.

و «مناة» مخصوص به اوس و خزرج بود.

و «هبل» بر پشت بام کعبه قرار داشت و بزرگترین بت آنها بود.

و «اساف» و «نائله» بر صفا و مروءه قرار گرفته بود.

و دسته ای از آنها نیز متمایل به آئین «صابشین» و ستاره پرستان بودند، و طلوع و غروب ستارگان را در آمدن باران و حوادث دیگر مؤثر دانسته، و آنها را در فعالیت مستقل می دانستند.

و دسته ای از آنها فرشتگان را پرستش می کردند.

و جمعی نیز جنیان را می پرستیدند.

و احکام و عاداتی نیز داشتند که شریعت اسلام برخی از آنها را امضاء کرد و برخی را از بین برد. آنها حج و عمره و احرام و طواف و سعی و وقوف در مشعر و منی را انجام می دادند، و غسل جنابت می کردند، و مضمضه و استنشاق و باز کردن فرق سر، و مسواک و استنجاء و ناخن گرفتن و موی زیر بغل را می ستردند. و یاماداران و دختران خود ازدواج نمی کردند.

و شریعت اسلام این احکام را امضا کرد.

و بر کسی که زن پدر خود را می گرفت عیب می گرفتند، و او را «ضین» می نامیدند. و دست راست دزد را می بریدند.

و دو خواهر را با هم ازدواج می کردند که شریعت اسلام جلوی اینکار را گرفت.

و ظهار را طلاق محسوب می داشتند.

و عده وفات زن یکسال بود.

و چون کاری بر ایشان مشتبه می شد برای رفع تردید به نزد کاهنان می رفتند و به پرندگان در کارهای خود فال می زدند، یعنی هنگامی که آهنگ کاری می کردند هر پرنده ای را که می دیدند چه به نام آن پرنده و چه به پروازش از سمت راست و چپ و چه به آواز و صدای آن و بلکه به مقدار صدا و گاهی به جای افتادن و نشستن آن پرنده فال می زدند، که شریعت اسلام همه آنها را باطل دانسته و از بین برد.<sup>۲</sup>

عربهای جاهلیت عقاید خرافی بسیاری نیز داشتند که شمه‌ای از آنها را «أبشهی» در کتاب «المستطرف» و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه<sup>۱</sup> نقل کرده‌اند که از نظر اطلاع از انحطاط فکری آنان و خدمت بزرگی که آئین مقدس اسلام و پیامبر گرامی آن به آنها کرد تذکر برخی از آنها در اینجا بد نیست که از آنجمله می‌نویسد:

بسیاری از آنها هنگامی که می‌خواستند به سفری بروند شاخه گل «رتم»<sup>۲</sup> را گره می‌زدند و چون باز می‌گشتند به سراغ آن گره می‌رفتند و چنانچه آن گره باز شده بود معتقد بودند که زن آنها در غیاب به آنها خیانت ناموسی کرده و اگر گره باز نشده بود مطمئن می‌شدند که زنشان در غیاب خیانتی به ایشان نکرده!...

و یا اینکه هرگاه دچار خشکالی می‌شدند درختهایی مانند «سَلْع» و «عُشْر» را که چوب آنها آتش‌زیادی داشت می‌کنند و قسمتی از آنرا بر دم گاو می‌بستند و آنرا آتش زده و آن گاو زبان بسته را به بالای کوه می‌بردند و معتقد بودند که با اینکار توجه خدای را برای نزول باران جلب می‌کنند!...

و مانند اینکه اگر شخص بزرگ و کریمی از آنها از دنیا می‌رفت شتر او را می‌آوردند و سر آن حیوان را به عقب برگردانده و محکم می‌بستند و او را در گودالی بدون آب و علف می‌انداختند تا به همان حال جان دهد. و گاه می‌شد که پس از مرگ آن حیوان جثه‌اش را می‌سوزاندند و یا آنکه پوستش را کنده و از گیاهی موسوم به «تمام» آنرا پر می‌کردند و معتقد بودند که اینکار سبب می‌شود تا آن مرد پس از اینکه محشور می‌شود سواره باشد و مرکب داشته باشد...

و یا اینکه اگر کسی از آنها به شهر یا قریه‌ای «وبا» خیز می‌رفت از ترس آنکه دچار وبا و یا اجته نشود پیش از ورود بر دم دروازه آن شهر ایستاده و صدائی همانند صدای خران می‌کرد و استخوان خرگوش به گردن خود آویزان می‌کرد و عقیده داشتند که با اینکار از شروبا و جتیان در امان خواهد ماند... و یا اینکه فرزندان خود را برای آنکه دچار جنون و یا ارواح خبیثه نشوند

سرتاپا نجس کرده و یا کهنه آلوده به خون حیض و یا استخوان مردگان را بر او می‌آویختند...<sup>۷</sup>

و مانند اینکه اگر مردی از آنها عاشق می‌شد و عشق او برطرف نمی‌شد یکی از آنها آن مرد را بردوش خود سوار می‌کرد، و آن دیگری می‌آمد و مفتولی آهنین را داغ می‌کرد و در میان دوران او می‌نهاد، و بدین ترتیب درد عشق را از سر او دور می‌کردند!...

و یا اینکه به منظور شجاع شدن گوشت درندگان را می‌خوردند!...

... و برای مسافری که نمی‌خواستند باز گردد هنگام رفتن او پشت سرش آتش می‌افروختند و برخی نیز پشت سرش کوزه می‌شکستند!...

... و برای اینکه جن زده نشوند استخوان خرگوش بگردن خود می‌آویختند!...

... و دختر یا زن بی شوهری که خواستگار به سراغش نمی‌آمد موی یک طرف سرش را پریشان می‌کرد و به آن چشمی که در طرف دیگر سرش بود سورمه می‌کشید، و با یک پای خود راه می‌رفت. و همه اینکار را در شب انجام می‌داد. و آنگاه می‌گفت:

«یا لکاح، ابني النکاح قبل الصباح!»

و معتقد بودند که اینکار موجب می‌شود تا بزودی خواستگاری به سراغ او بیاید و شوهر کند...<sup>۸</sup> و خرافات بسیار زیاد دیگری که ذکر تمامی آنها نیاز به تألیف کتاب جداگانه‌ای دارد، و با اطلاع اجمالی آنها خواننده محترم بهتر می‌تواند به معنای سخنان رهبران بزرگوار اسلام واقف گردد و از عمق جهالت و نادانی اعراب زمان جاهلیت اطلاع حاصل نماید، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید:

«بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضَلَالًا فِي جَبْرَةِ، وَحَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ، قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ، وَاسْتَرْتَمَتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ، وَاسْتَحَقَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ، حِيَارِي فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ، وَبَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ»<sup>۹</sup>

و در جای دیگر فرماید: «... وَأَنْتُمْ قَعَسْتُمُ الْعَرَبَ عَلَيَّ سَرْدِينَ، وَفِي سَرْدٍ دَارٍ، تُنْبِئُونَ بَيْنَ حِجَارَةِ حَيْثُ، وَحَبَابِ صَمٍّ، تُنْزِلُونَ الْكَيْدَ، وَتَأْكُلُونَ الْحَسَبَ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَ كَلِمٍ، وَتَقَطِّعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَضْنَامُ

فِيكُمْ مَنصُوبَةٌ، وَالْأَنَامُ فِيكُمْ مَفْضُوبَةٌ»<sup>۱۱</sup>  
 و از همه اینها بدتر آن عادت زشت و نکوهیده و جنایت  
 بی سابقه یعنی دختر زنده بگور کردن بود که در قرآن کریم نیز از  
 آن یاد شده و ذیلاً می خوانید:

### اجمالی از داستان دخترکشی اعراب در جاهلیت

در اینکه انگیزه این جنایت هولناک چه بود در روایات و  
 تواریخ اختلاف است، و در قرآن کریم نیز یکجا انگیزه اینکار  
 آنها را فقر و نداری ذکر کرده که می فرماید:

«... وَلَا تَسْأَلُوا أَزْوَاجَكُمْ خَشْيَةَ إِفْلَاقٍ نَخْنُ تَرْزُقْكُمْ  
 وَإِيَّاهُمْ...»<sup>۱۲</sup> که البته این انگیزه اختصاصی به دختران نداشت،  
 و هر فرزندی را در بر می گرفت... ولی در جای دیگر داستان را  
 در رابطه با دختران تنها ذکر فرموده و گوید:

«وَإِذَا بَشَّرْنَا أَحَدَهُمْ بِالْأُنثَىٰ فَظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ  
 الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ، أَيَسْئَلُهُ عِلیٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ،  
 أَلْأَسَاءُ مَا يَحْكُمُونَ»<sup>۱۳</sup>.

و در سوره تکویر فرماید:

وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»<sup>۱۴</sup>.

و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این باره فرموده:

فالأحوال مضطربة، والأیدی مُخْلِيفَةٌ وَالكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ فِي بِلَاءِ  
 أَرْزَاقٍ، وَأَطْبَاقٍ جَهْلٍ، مِنْ بَنَاتٍ مَوْؤُودَةٍ، وَأَضْغَامٍ مَعْبُودَةٍ، وَأَرْحَامٍ  
 مَقْطُوعَةٍ، وَغَارِبَاتٍ مَشْوُونَةٍ...»<sup>۱۵</sup>

و بگفته ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه این عادت ناروا  
 در میان قبیله بنی تمیم پیدا شد، و بگفته برخی دیگر در میان  
 قبائل تمیم و قیس و اسد و هذیل و بکرین وائل شایع شد و سبب  
 آن نیز نفرین رسول خدا (ص) بود که در باره شان نفرین کرده  
 فرمود:

«اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَنَكَ عَلٰی مَضْرٍ، وَاجْعَلْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي  
 يَوْسُفَ».

و بدنبال این نفرین بود که هفت سال دچار خشکسالی و  
 قحطی شدند و کارشان بجائی رسید که کرک را با خون مخلوط  
 کرده می خوردند، و نام آن خوراک را «عِلْهَز» می نامیدند، و در

بی همان قحطی بود که دختران را بخاطر فقر و نداری زنده بگور  
 می کردند...

و جمعی دیگر گفته اند: انگیزه اینکار فقر و نداری، نبود  
 بلکه غیرت و تعصب آنها بود، و سبب آن نیز آن شد که قبیله  
 تمیم در یکی از سالها از دادن خراج به نعمان بن منذر (پادشاه  
 حیره) خودداری کردند، و نعمان نیز برادرش «دیان بن منذر» را  
 بجنگ ایشان فرستاد و او نیز فرزندان و چار پایان آنها را بصورت  
 اسیر و غنیمت گرفته به نزد نعمان برد، و پس از این ماجرا قبیله  
 بنی تمیم به نزد نعمان رفته از او درخواست گذشت و ترحم کرده  
 و او نیز بحال آنها رقت کرده دستور داد فرزندان اسیر آنها را  
 برای بازگشت نزد قبیله خود آزاد بگذارند به این شرط که هر یک  
 از آن اسیران مایل بودند به نزد پدران خود باز گردند آنها را باز  
 گردانند، و اگر هم مایل بودند نزد صاحبان خود بمانند آنها را  
 مجبور به بازگشت نکنند...

و بدنبال این دستور همه دختران حاضر به بازگشت نزد پدران  
 خود شدند جز دختر قیس بن عاصم که ماندن نزد صاحب خود که  
 او را اسیر کرده بود را اختیار کرد و حاضر به بازگشت نزد پدر  
 خود نشد.

قیس بن عاصم که چنان دید با خود عهد کرد که از آن پس  
 هر دختری که پیدا کند او را زنده بگور کند<sup>۱۶</sup> و جمع بسیاری از  
 قبیله بنی تمیم نیز در اینکار از او پیروی کردند... و این عادت  
 زشت در میان ایشان پدید آمد<sup>۱۷</sup>.

### اهل حُمس و بدعتهای قریش

ابن اسحاق گفته: و از بدعتهایی که قریش گزارده بودند  
 بدعت «حُمس»<sup>۱۸</sup> بود، که گفتند از آنجائی که ما فرزندان  
 ابراهیم و اهل حرم و والیان خانه خدا و ساکنان شهر مکه هستیم  
 و کسی دیگر دارای چنین حق و منزلتی نیست ما نباید مانند  
 دیگران حرمت خارج حرم را مانند حرمت داخل حرم داشته  
 باشیم و از اینرو وقوف به عرفه و افاضه از آنجا را (که خارج حرم  
 بود) ترک کردند، با اینکه اقرار و اعتراف داشتند که از مشاعر و  
 مناسک حج و آئین ابراهیم علیه السلام است.

و بتدریج قبائل خزاعه و کنانه نیز در این بدعتها و قوانین خود را سهیم دانسته و به شیوه آنها عمل می کردند... و اینان بدعتهای دیگری را نیز معمول داشتند مانند اینکه گفتند: اهل «حُمس» در حال احرام نباید از دوغ کشک بسازند و با روغن غذا طبخ کنند و در چادر موئی وارد شوند و جز در زیر سایه چادر چرمی نروند... و کم کم پا را فراتر نهاده گفتند: کسانی که از خارج حرم به منظور حج یا عمره پای در حرم می گذارند نباید از غذائی که از بیرون حرم با خود آورده اند استفاده کنند، و جامه ای که با خود آورده اند در نخستین طوافی که انجام می دهند بپوشند بلکه باید جامه اهل «حُمس» را بپوشند و اگر جامه ای از آنها نیافتند برهنه طواف کنند و چنانچه کسی از آنها به این دستور عمل نکرد و با جامه خود طواف کرد باید پس از طواف آن جامه را بیندازد و از آن پس خود او با دیگری حق ندارد هیچگاه از آن جامه استفاده کند...

و بدنبال همین قانون بود که گاهی رسوائی ها بار می آمد، زیرا مردان که ناچار بودند برهنه طواف کنند و زنان نیز همه جامه های خود را بیرون می آوردند جز جامه زیرین خود را که معمولاً از جلویا عقب شکافی داشت و از اینرو گاهی مردانی برای تماشا و چشم چرانی می آمدند و زنان را تماشا می کردند و کار این رسوائی بجائی رسید که یکی از همان زنانی که با آنوضع طواف می کرد- و برخی نامش را قضاة دختر عامر بن صعصعة ذکر کرده اند در حالی که طواف می کرد به عنوان طنز این شعر را می خوانده و می گفت:

اليوم يبدو ببعضه اوكلته  
وما بدأ منه فلا احلته  
و بدنبال آن نیز سخنانی گفته اند که نگارنده از نقل آن در اینجا شرم دارد.

\*\*\*

و البته در این میان مردان پاکدل و مؤمن بخدا و روز جزا بوده اند که با این عادات و رسوم و پرستشهای غلط ایشان مخالف بوده و احياناً با آنها مبارزه هم می کردند که در گفتار علامه طباطبائی (ره) نیز بدان اشارت شد، و اجمالی از شرح

حال آنها نیز در مقاله آینده خواهید خواند. انشاء الله تعالی.  
ادامه دارد

- ۱- ترجمه المیزان ج ۲۰ ص ۱۴۰-۱۴۳.
- ۲- «المستطرف فی کل فن مستطرف» ج ۲ ص ۸۸.
- ۳- نهاية الارب - چاپ بغداد - ص ۴۰۸-۴۰۹.
- ۴- المستطرف ج ۲ ص ۸۹ و شرح ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۳۸۲-۴۲۹.
- ۵- «رتم» گیاه و یا گلی است به نام پرتاوس که دانه هائی شبیه به عدس دارد.
- ۶- شاعر عرب در مذمت بنی نضیل که بگفته خود آنها را «اصحاب الحجر» یاران گاو- خوانده گوید:

قل لبني نهشل اصحاب الحجر      اَظَلْبُونُ الغَيْثَ جهلاً بالبفر  
وسلع من بعد ذاك وعشر      ليس بهذا يُجْزَلُ الارضُ المطر  
و بگفته برخی از هوشمندان شاید این دسته اعراب زمان جاهلیت در این عادت ناپسند از هندیان پیروی کرده اند که گاورا مقدس دانسته و او را فرشته ای پنداشته که به خشم خداوند دچار گشته و به زمین در افتاده...  
۷- شاعر عرب گوید:

يقولون علق بالک الخسرقه      وهل ينفع التنجيس من كان عاشقاً  
وزن عربی که بجهش را تنجیس کرده بود تا شاید از مرگ رهایی یابد اما اینکار سودی نداد و بجهش مرد می گوید:

نجسته لو ينفع التنجيس      والسوت لا تنفوسه النفوس  
۸- یکی از شاعران عرب در مدح قبیله خود گفته:

ولا تكسر الكيزان في الرهيفنا      ولكننا نفسيه زاداً ليرجعاً  
۹- و یکی از آنها درباره زنی از زنان عرب گفته:

نصتني ما نشت ان نصتني      وكفلس عينيك اولاً فدعي  
ثم اجعلي في البيت اوفى المجمع      مالك في عمل اري من مطمع  
۱۰- خطبه ۹۱ نهج البلاغه.

۱۱- خطبه ۲۵ نهج البلاغه.

۱۲- سورة انعام آیه ۱۵۱.

۱۳- سورة نحل آیه ۵۸-۵۹.

۱۴- سورة تکرور آیات ۸-۹.

۱۵- خطبه ۱۸۷- نهج البلاغه

- ۱۶- قیس بن عاصم از بزرگان قبیله تمیم و سخاوتمندان ایشان بوده که پس از بعثت رسول خدا (ص) به نزد آنحضرت آمد و مسلمان شد و گویند سی و سه فرزند داشته است، و روایاتی نیز از رسول خدا (ص) نقل کرده و در حدیث است که به رسول خدا (ص) عرض کرد: من هشت دختر را در زمان جاهلیت زنده بگور کردم اکنون چگونه اینکارم را جبران کنم؟ فرمود: بجای هریک از آنها بنده ای آزاد کن. عرض کرد: من شتران زیادی دارم؟ فرمود: بجای هریک از آنها شتری قربانی کن.

بقیه در صفحه ۵۱

نامتناسب با هدفهای مقدس نظام اسلامی در کشور ما همچنان دارای ارزش و اعتبار بوده و مقبول واقع شود.

ناگفته نماند همان طور که قبلاً ذکر گردید نتایج عملی برنامه ریزیها با زمان تدوین برنامهها فاصله زیاد دارد و اگر حواس مسئولین جمع نباشد و دست اندرکاران برنامه ریزی کشور مراقبت ننمایند ممکن است خدای ناکرده افکار رنگ گرفته از فرهنگهای دیگر و قالب گیری

شده، گرچه مخالفتی با نظام اسلامی نداشته باشند، براساس همان بینش نامطلوب و نامتناسب خود برنامههایی را ارائه نمایند که آثار سوئی را بعدها از خود بجا گذارد و در ارتباط با غرض و رزان به نظام اسلامی و انقلابی در دستگاههای برنامه ریزی کشور نیز نباید غافل بود، چرا که نور چشمیهای رژیم گذشته عمدتاً جذب این دستگاه حساس کشور می شدند و بعید نیست که پس مانده های آنان هنوز حضور

فعال داشته باشند و با زرنگی های خاصی که ممکن است داشته باشند، از پشت به نظام نوپای اسلامی ضربه بزنند و باید هوشیار بود که تپه و تدوین برنامه های فریبنده ولی بظاهر مطلوب که در مقام اجرا نتیجه عکس داده و بجای پیشرفت و ترقی و حل مسائل، عقب افتادگی و تأخیر و افزایش مشکلات در کشور را باعث می گردند از مهارتهای چنین افرادی در سازمان برنامه ریزی کشور می تواند باشد.

ادامه دارد

### بقیه از اهمیت پیا داشتن نماز

فضیلت آن می خواند، در خوف و وحشت است، ولی اگر نماز را در وقت فضیلت نخواند، شیطان جرئت فریب دادن او را پیدا نموده و او را به ارتکاب گناهان کبیره وامی دارد.

منظور از شیطان، چه نفس اماره انسان باشد، یا خود شیطان فرد و جامعه ای که مراعات اوقات فضیلت نمازهای پنجگانه را بنماید، شیطان از آن فرد و جامعه ترسناک و گریزان است و طمع می در گمراهی وی نمی کند و گرنه از راه کم توجهی به وقت نماز در او نفوذ نموده و بروی چیره می گردد.

نماز جمعه نیز یکی از آن نمازهایی است که شیاطین و حتی شیطان بزرگ [آمریکا] از آن وحشت دارد زیرا این اجتماعات بزرگ نمازهای جمعه است که بینش مذهبی و سیاسی و شور و حماسه انقلابی مردم را تقویت کرده و فریاد رسای مرگ بر امریکای آنان، لرزه بر اندام شیطان بزرگ می افکند. بنابراین باید قدر این نمازهای جمعه را بدانید و برای آن اهمیت فراوان قائل باشید و شرکت در نمازهای جمعه را بر کارهای دیگر ترجیح دهید. خداوند همه را از نماز گزاران واقعی قرار دهد.

- ۱- سوره لقمان، آیه ۱۷.
- ۲- سوره ابراهیم، آیه ۴۰.
- ۳- سوره یونس، آیه ۸۷.
- ۴- سوره مریم، آیه ۵۵.
- ۵- سوره آل عمران، آیه ۳۹.
- ۶- سوره مریم، آیه ۳۱.
- ۷- سوره آل عمران، آیه ۱۹.
- ۸- اعلی صدوق، ص ۲۹۰.

### بقیه از منتهای اجتماعی جزیره العرب

۱۷- در حدیث است که صمصم بن ناجیه بن عقال به نزد رسول خدا (ص) آمده و عرض کرد: من در زمان جاهلیت عمل صالحی انجام داده ام آیا برای من اکنون سودی دارد؟ و چون رسول خدا (ص) سؤال کرد چه عملی انجام داده ای داستانی نقل کرد که خلاصه اش آن بود که من در آنروزگار دوشتر گم کردم و بدنیاال آنها در بیابان می گشتم و به چادری برخوردیم که پیرمردی در کنار آن نشسته بود و چون سراغ شترانم را از او گرفتم گفت: نزد ما است و من نزد او نشستم تا شترانم را بیاورند که در این وقت پیرزنی از خیمه بیرون آمد و آن مرد بدو گفت:

چه زانیده؟ اگر پسر است که در مال ما شریک است! و اگر دختر است که او را دفن کنیم؟ پیرزن گفت: دختر است، من که این سخن را شنیدم به آن مرد گفتم: آیا این دختر را به من می فروشی؟

پیر مرد گفت: مگر عرب فرزندی خود را می فروشد؟

گفتم: من حیات و زندگی او را می خرم، نه خود او را!

گفت: به چند میخوری؟ گفتم: خودت بگو. گفت: به دوشتر ماده و یک شتر نر! من پذیرفتم و آن دختر را خریدم و پس از آن نیز این کار شیوه من بود، و بدین ترتیب دو پست و هشتاد دختر را که می خواستند زنده بگور کنند خریداری کردم و از مرگ نجات دادم...

۱۸- شمس جمع احسن به معنای متصلب و سخت کوش در دین است، و چون قریش خود را این چنین می پنداشتند این نام را بر خود نهاده و خود را اهل حمس می دانستند.

۱۹- در پاورقی سیره ابن هشام (ج ۱ ص ۲۰۲) در ذیل این داستان از برخی نقل کرده که رسول خدا (ص) از آن زن خواستگاری کرد و چون به آنحضرت گفتند که او زن متکبره ای است آنحضرت از ازدواج با او صرف نظر کرد... و سپس در صدد توجیه بر آمده که بهتر است خودتان در آن کتاب مطالعه کنید و ما را از ادامه این گفتار معذور دارید!